

در دفاع از کمونیسم!

(بخش دوم)

همانطور که در بخش اول این نوشته ملاحظه کردید، من بر این عقیده ام که ارزیابی عبدالله مهتدی از تجربه حزب کمونیست ایران، نمی‌تواند صرفاً بیانگر ساختار تشکیلاتی این حزب در عدم دستیابی به اهدافش باشد. همینطور استنتاج وی از این ارزیابی، نمیتواند صرفاً تغییر ریل از یک تشکیلات کمونیستی سراسری (ناموفق) به یک تشکیلات کمونیستی محلی (موفق) تلقی گردد. به عبارت دیگر انتخاب جدید عبدالله مهتدی صرفاً نباید در چارچوب یک انتخاب تشکیلاتی ملاحظه شود. زیرا در این انتخاب آنچه محرز و مسلم است، تغییر اولویت های حزب کمونیست ایران و کومه‌له است که مورد نظر عبدالله مهتدی بوده و در واقع این اولویت‌هاست که منشا جدایی از حزب کمونیست ایران و فعالیت در چارچوب محلی «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» گردیده است.

اما بحثی که اکنون در حزب کمونیست ایران مطرح است و با استناد به قطعنامه مصوب کنگره نهم کومه له باید حداکثر ظرف یکسال جواب بگیرد، ادامه کاری با، یا بدون حزب کمونیست ایران است.

پیداست که طرح چنین سئوالی و اساساً تصویب چنین قطعنامه ای نمیتواند پدیده ای خلق الساعه باشد. بنابراین، این سئوال زمانی میتواند پاسخ صحیح بگیرد که زمینه مادی طرح آن کاملاً روشن گردد. من سعی میکنم نظرم را در این مورد بطور اختصار بیان نمایم:

۱) اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و تشکیل حزب کمونیست:

شاید متدهای متفاوتی برای برآورد وضعیت جنبش کارگری وجود داشته باشد. تفاوت این متدها هرچه باشد، همه آنها بر یک اصل اذعان دارند: «جامعه ایران لااقل از نیم قرن پیش یک جامعه سرمایه داری بوده و مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه، مناسبات سرمایه داری است.»

ساختار طبقه کارگر ایران (صرفنظر از تفاوت‌های جزئی) همان ساختاری است که این طبقه در سایر کشورهای توسعه نیافته دارا میباشد. عدم رشد صنایع، رشد زائد الوصف شهرنشینی، وجود حکومت‌هایی با ساختار غیر دموکراتیک، رشد بیکاری آشکار و پنهان، عدم وجود تشکل های مستقل کارگری و... از خصوصیات مهم چنین جوامعی است و جنبش طبقه کارگر در چنین جوامعی اغلب تابعی از سایر جنبش های اجتماعی و توده ای است. در مقاطعی که جنبش های اجتماعی عظیمی ارکان حاکمیت را در این جوامع بلرزه در آورده، جنبش کارگری نیز رشد کرده و هر زمان که موجبات سرکوب جنبش‌های توده‌ای فراهم شده، جنبش کارگری نیز به ضعف و ناتوانی افتاده است.

فاکتور مهمی که جنبش کارگری را به تابعی از جنبش توده ای تبدیل نموده، عدم وجود حزب و تشکیلاتی است که بتوانند ضمن هدایت مبارزه طبقه کارگر، دستاوردهای مادی و ملموسی را برای این طبقه تثبیت کند و موجبات استقلال این طبقه را در استمرار و تداوم مبارزه فراهم نماید.

تجربه قیام ۵۷ و مبارزات توده های مردم ایران علیه رژیم پهلوی و نقش طبقه کارگر در فروپاشی این رژیم شاید یکی از تجربه‌های مهم تاریخ معاصر ایران است که این فاکتور را بوضوح نشان میدهد. فقدان حزب کمونیستی که بتواند مبارزات میلیون‌ها کارگر و کمونیست بپاخاسته را در جریان قیام هدایت و رهبری کند، موجب شد که دستاوردهای این قیام توده ای یگراست به حساب حامیان ارتجاع و سرمایه داری واریز شود.

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی اگر چه از همان فردای سرنگونی رژیم پهلوی به تدارک شکست قیام و بازپس‌گیری تمام دستاوردهای آن مشغول شد، اما چون این دستاوردها طی یک قیام خونین و طولانی کسب شده بود، برای صاحبان جدید قدرت، امکان پذیر نبود که بسهولت و با دیکتاتوری عریان و در مدت زمان کوتاهی بتوانند، آنها را از آسیاب انداخته و محیط امنی برای تداوم چپاول توده های مردم و استثمار کارگران فراهم سازند.

جنبش توده ای که بر بستر دستیابی آزادیهای دموکراتیک و نابودی رژیم دیکتاتوری، قدرت توان فوق العاده ای یافته بود، بدلیل فقدان یک حزب کارگری نیرومند، توانست جنبش کارگری را بزیر سیطره خود بگیرد و در واقع این ستاد رهبری و هدایت طبقه کارگر نبود که این جنبش را رهبری میکرد، بلکه همان ستادی که جنبش توده ای را رهبری میکرد، جنبش کارگری را نیز چپ و راست مینمود.

احزاب و جریانهای «چپ» در این مقطع فاقد پرنسپب‌های یک جریان کمونیستی مستقل برای هدایت و رهبری مبارزات طبقه کارگر بودند. حزب توده بدلیل وابستگی شدید به حزب حاکم «شوروی» و خاطرات تلخی که طبقه کارگر ایران از سیاست‌های این حزب در جریان مبارزات آزادیخواهی سه دهه پیش داشت، نمیتوانست جریان مورد اعتماد کارگران ایران باشد.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، از جهتی بدلیل ناکامی در مشی چریکی و از جهت دیگر بدلیل هم سوئی با حزب توده ایران در دفاع و پیروی از سیاست‌ها و مشی حاکمیت «شوروی» اساساً نتوانست محل چندانی از اعراب پیدا کند و دیری نپائید که اکثریت این سازمان به ستون پنجم رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد.

سایر تشکلهای چپ اگر چه از لحاظ تشکیلاتی وابسته به حزب حاکم «شوروی» نبودند و سیستم «شوروی» را سوسیالیستی ارزیابی نمیکردند، اما بدلیل بافت روشنفکری، در جریان قیام ۵۷ بیشتر وسواس درست اندیشیدن داشتند تا درست عمل کردن، بنابراین نتوانستند نفوذ و جایگاهی در میان کارگران و توده های مردم پیدا کنند.

تنها استثنای این دوره از تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران، تولد جریان کمونیستی کومه له است. کومه له اگر چه از لحاظ بافت تشکیلاتی، یک جریان کاملاً کارگری نبود و انبوهی از روشنفکران کمونیست کرد و غیر کرد را به خود جذب کرده بود، اما از لحاظ سیاسی تفاوت تعیین کننده ای با سایر جریانهای چپ و سوسیالیستی ایران داشت.

بر خلاف سایر جریانهای چپ رادیکال که مدتهای مدیدی وقت و انرژی خود را در جستجوی یافتن تضاد اصلی جامعه ایران صرف کرده بودند و هنوز اندر خم کوچه مبارزات ملی و ضدامپریالیستی قرار داشتند، کومه له تلاش نمود صف مستقلی را در مبارزات توده‌ای و کارگری بوجود آورد. این تلاش مانع از این شد که کمونیست‌ها و کارگران کردستان در مبارزات علیه رژیم شاه به زائده بورژوازی و ارتجاع محلی تبدیل شوند.

کارگران و زحمتکشان، زنان و کمونیست‌های کردستان با صف مستقل خود در تظاهرات، میتینگ‌ها، تحصن و اعتصابات شرکت میکردند. با تشکیل اتحادیه کارگران بیکار و اتحادیه دهقانان و جمعیت‌های دموکراتیک نطفه تشکل‌های مستقل توده ای و زحمتکشان در کردستان بسته شد.

مطالبات سوسیالیستی و مبارزه علیه ارتجاع مذهبی، سیمانی متفاوت به مبارزات توده ای در کردستان داده بود و عملاً این کمونیست‌ها بودند که رهبری مبارزات توده‌ای را در دست داشتند و عرصه را بر ارتجاع مذهبی تنگ کرده بودند.

وجود این تفاوت کافی بود که بعد از استیلاي ارتجاع اسلامی بر انقلاب ۵۷، توده های مردم کردستان قادر باشند در تداوم انقلاب و تلاش برای رفع ستم ملی به مبارزات خود به شیوه مسلحانه ادامه دهند.

بنابراین تاثیر متقابل کومه له و جنبش اجتماعی کردستان (جنبش ملی دموکراتیک خلق کرد) باعث شد که کومه له به یکی از اجزا مهم جنبش کمونیستی و کارگری ایران تبدیل شده و تلاش برای تشکیل حزب کمونیست ایران را در دستور کار خود قرار دهد.

۲) ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران

همانطور که ملاحظه گردید، تشکیل حزب کمونیست ایران، ضرورتی بود که از بطن شرایط سیاسی - اجتماعی ایران احساس میشد. ابعاد این ضرورت از جهتی ناروشنی و ابهام در سرنوشت انقلاب ایران بود و از جهت دیگر عدم تشکل طبقه کارگر در قطعیت بخشیدن به این سرنوشت.

کومه له بر حسب موقعیتی که داشت، نمیتوانست و میبایست یکی از ارکان این ضرورت باشد، زیرا اولاً - بر

مبنای استراتژی غیر مدونی که برای خود ترسیم نموده بود، ابدانیتوانست بقا و تداوم فعالیت خود را به کردستان محدود نماید، ثانیاً به آن چنان جریان اجتماعی تبدیل شده بود که رقم زدن سرنوشت طبقه کارگر ایران بدون کومه له غیر ممکن بود.

در چنین شرایطی بود که نطفه حزب کمونیست ایران با ابتکار کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست بسته شد و در واقع سوال کومه له با حزب کمونیست و یا بدون حزب کمونیست برای اولین بار در آن مقطع مطرح گردید. در آن مقطع مطرح کنندگان این سوال دو گرایش متفاوت بودند. گرایشی اساساً، امیدی به تحقق هژمونی طبقه کارگر ایران در تعیین سرنوشت انقلاب نداشت و اصولاً نقش کومه له را صرفاً آلترناتیو رادیکال جنبش ملی دمکراتیک خلق کرد ارزیابی میکردند و گرایشی در هم سوئی با بخشی از جنبش چپ ایران، عدم پیوند با جنبش کارگری را نافی تشکیل حزب دانسته و عقیده داشتند که کومه له نه در تشکیل حزب کمونیست، بلکه باید در پروسه پیوند با طبقه کارگر ایران فعال باشد و تشکیل حزب را تا دستیابی به این هدف به تعویق اندازد. گرایش اول سکوت پیشه کرد و گرایش دوم به نفع اکثریت قریب به اتفاق کومه له که خواهان پیوستن به حزب کمونیست ایران بودند، رضایت داد.

اگر چه تشکیل حزب کمونیست ایران با استقبال بخش وسیعی از روشنفکران و کارگران کمونیست مواجه نشد، اما پاسخ درستی بود که کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست در آن مقطع به موجودیت اجتماعی خود و طبقه کارگر ایران دادند. دلایل صحت این پاسخگوئی را میتوان اینطور خلاصه کرد:

* ادامه فعالیت تحت عنوان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) نمیتوانست قالب تشکیلاتی مناسبی برای یک جریان کمونیستی باشد و کومه له بدرست تشخیص داده بود که پیروزی جنبش انقلابی خلق کرد بدون پشتیبانی کارگران و توده های مردم ایران اساساً غیر ممکن است.

* سرنوشت انقلاب ایران ناروشن بود. جنبش کارگری که در جریان قیام ۵۷ خون تازه ای در رگهایش دمیده بود، هنوز برای جمهوری اسلامی قابل کنترل نبود. ارتجاع اسلامی با تمام تلاشی که در سرکوب انقلاب بعمل آورده بود، هنوز ثبات و امنیت پایداری نداشت و اوضاع ایران بشدت در حال تحول بود و این اوضاع متحول، تغییر و دگرگونی معینی را در صفوف جریانهای کارگری و کمونیستی ایران میطلبید.

* وسواس، انتظار و غور و تعمق در یافتن تئوری، در صفوف کمونیست ها رادیکال و انقلابی بیش از این جایز نبود. در سطح جهانی مارکسیسم بعنوان یک مکتب توسط جناح هائی از بورژوازی مصادره شده بود. وظیفه کمونیست ها بود که پرچم مارکسیزم رادیکال و انقلابی را بردارند و یک قطب مارکسیستی پیشرو و یک حزب کمونیستی متعهد برای انقلاب کارگری ایران تشکیل دهند و به بستر اصلی سوسیالیزم در ایران بدل شوند. کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست به این بن بست خاتمه دادند.

۳) شکست انقلاب ایران و پیدایش بحران در حزب کمونیست

انقلاب ۵۷ اساساً قیام علیه رژیم دیکتاتوری پهلوی بود که تمام اختیارات و تصمیم گیریهای سیاسی و اقتصادی را در قبضه قدرت خود درآورده بود. اگر چه مطالبات اقتصادی و رفاهی برای اقشار وسیعی از مردم و مخصوصاً کارگران، انگیزه شرکت در قیام و مبارزه علیه شاه بود، اما خاتمه دادن به فساد دستگاه اداری و نظام سیاسی پادشاهی بود که خصلت نمای این انقلاب را تشکیل میداد و به مطالبه عمومی توده های مردم تبدیل شده بود.

خمینی، در شرایط پراکندگی و عدم شکل گیری سازمانهای کارگری و بی اعتباری احزاب و جریانهای لیبرالی رهبری انقلاب را قبضه کرد و ماشین سرکوب دولتی را که طی دوره قیام آسیب فراوان دیده بود، تمام و کمال احیا نمود و مانع دستیابی توده های مردم به قدرت سیاسی شد.

پروسه شکست انقلاب ایران، عارضه ای نبود که یک شبه بوقوع بپیوندد و همه چیز به خیر و خوشی تمام شود و رژیم جمهوری اسلامی بتواند تولید سرمایه داری را متعارف کند. این انقلاب نقش و قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه

کارگر را بخوبی نمایان ساخته بود. توده‌های مردم ولو موقت و کوتاه مدت، طعم شیرین آزادی را چشیده بودند. بورژوازی لیبرال ایران، تنها به متعارف کردن روند تولید و انباشت سرمایه قانع نبود و سهم خود را در دست یابی به قدرت سیاسی مطالبه مینمود. بنابراین برای خنثی کردن تمام موانعی که بر سر راه ضدانقلاب اسلامی وجود داشت زمان لازم بود.

این پروسه که عملاً یک دهه بطول انجامید با حمله به دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر شروع شد و چند صباحی نگذشته بود که این دستاوردها مورد آماج سرکوب و یورش جمهوری اسلامی قرار گرفت. سازمانهای کارگری تارومار شدند و طبقه کارگر از سنگرهای خود عقب رانده شد. سطح معیشت آنان شدیداً افت پیدا کرد و توقعات آنان تنزل یافت.

ارتجاع اسلامی موفق شد سنگرهای انقلاب و قبل از همه سنگرهاییکه متعلق به طبقه کارگر ایران بود یکی پس از دیگری به تصرف درآورد.

دستگیری ها، اعدام ها و متلاشی کردن بخش بزرگی از سازمان ها و جریانهای چپ و رادیکال و از جمله بخشی از تشکیلات حزب کمونیست ایران، پیشروی کمونیست‌های ایران را مخصوصاً در زمینه سازمانیابی با مشکلات جدی روبرو ساخت.

همزمان با سرکوب شدید جنبش کارگری ایران، سرکوب جنبش انقلابی کردستان نیز دامنه و وسعت غیر قابل تصویری پیدا کرد. رژیم قادر شد ابتدا شهرها و سپس روستاهای کردستان را مجدداً به کنترل درآورد و روز به روز برمحدودیت کار و فعالیت نظامی و تشکیلاتی کومه له بیفزاید.

در این مقطع زمانی و با این اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی، مصائب ناشی از فروپاشی «بلوک شرق» نیز مزید بر علت شد و مجموعاً امید کارگران و کمونیست‌های ایران (اگر چه اعضا حزب کمونیست ایران بدرجات کمتری) به پیروزی در هاله ای از ناباوری و ابهام قرار گرفت.

به عبارت دیگر، اگر انقلاب اجتماعی ایران و جنبش انقلابی خلق کرد موتور حرکت کمونیست‌های ایران برای تشکیل حزب کمونیست بود، شکست انقلاب ایران و سرکوب جنبش انقلابی خلق کرد نیز بهمان درجه در تشدید بحران و تشدید مصائب این حزب موثر بود.

من بر خلاف عبدالله مهتدی که اساساً منصور حکمت و اندیشه‌های وی را بانی و مسبب همه ناکامی‌های حزب کمونیست ایران میدانند، بر این عقیده‌ام که ناکامی حزب کمونیست ایران در رسیدن به اهدافش ناشی از مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی معینی است که بعضاً خارج از اراده کمونیست‌ها بوده و حتی در آینده نیز کمونیست‌ها بصورت اراده‌گرایانه قادر به متحول کردن آن نخواهند بود.

مهمترین عوامل بازدارنده حزب کمونیست ایران در رسیدن به نزدیکترین هدفش که همانا متشکل کردن طبقه کارگر ایران بود عبارتند از:

- * شکست انقلاب ایران و تثبیت دیکتاتوری و خفقان.
- * کشتار وسیع کمونیست‌ها و کارگران انقلابی و تلاشی سازمانهای کارگری و رادیکال.
- * تبعید رهبری احزاب و سازمانهای انقلابی به خارج از ایران و قطع رابطه آنان با موضوع کارشان.
- * سرکوب جنبش انقلابی خلق کرد
- * رکود جدی جنبش کارگری ایران

۴) ارزیابی از تجربه حزب کمونیست ایران

واقعیت این است که حزب کمونیست نتوانسته در تحقق نزدیکترین هدف کمونیستی خود که همانا متشکل ساختن کارگران ایران بصورت یک طبقه است موفق شود یا بعبارت دیگر این حزب نتوانسته است از لحاظ تشکیلاتی حزب طبقه کارگر ایران باشد. اما تنها نادمین از کمونیزم هستند که ارزش‌ها، سنت‌ها، سیاست‌ها، جهت‌گیریها و در یک

کلام استراتژی و برنامه آن را نادیده میگیرند و نافی آن میشوند.

حزب کمونیست ایران هیچوقت داعیه حزب فراگیر طبقه کارگر را نداشته است، بلکه این حزب تلاشی بوده برای تحقق این داعیه و اگر این تلاش (بدلائل سیاسی و اجتماعی معینی که فوقاً بطور مختصر به آن اشاره شد) به سرانجام نرسیده، نمیتواند نافی ادامه تلاش و موجودیت حزب باشد.

حزب کمونیست ایران مطمئناً حزب خاصی نیست که در برابر تشکل های مستقل کارگری و یا حزب طبقه کارگر ایران که در آینده بطور یقین تشکیل خواهد شد، قرار گیرد.

حزب کمونیست ایران منافعی جدا از منافع طبقه کارگر ندارد و در مبارزات کارگران کشور کثیرالمله ای چون ایران، مصالح مشترک همه کارگران، صرف نظر از منافع ملیشان را مد نظر قرار داده و از آن دفاع کرده است.

در یک کلام، حزب کمونیست ایران اگر چه حزب طبقه کارگر ایران نیست اما حزب کمونیست های ایران و یا بخشی از کمونیست های ایران است و توانسته در راستای مناسباتی که مارکس در «مانیفست» به آن اشاره کرده هم سو و هم جهت طبقه کارگر ایران باشد.

حزب کمونیست ایران تا امروز مروج و مبلغ مارکسیزم به روایت کارگری مارکس بوده و توانسته تمایز این روایت را با روایت های دیگر از مارکسیزم، مخصوصاً با روایت روسی و روایت های لیبرالی از مارکسیزم در سطح جنبش کارگری و کمونیستی ایران مطرح نماید و در این راستا به میزان نسبتاً زیادی از تزلزلات بوجود آمده در میان کمونیستها کاسته است.

حزب کمونیست ایران در نقد مبانی و ارکان جامعه بورژوازی، مالکیت خصوصی، دولت، مذهب، دموکراسی پارلمانی و... از دید مارکسیستی جدی و فعال بوده این نقد ممکن است جامع و مانع نبوده باشد اما در تاریخ جنبش کارگری ایران جزو ارزش های قابل اعتبار به حساب میاید.

نقد سوسیالیستی تجربه شوروی و سوسیالیزم بورژوائی، دفاع از انترناسیونالیسم کارگری، مقابله با ناسیونالیسم و تزلزلات ملی گرایانه و انزواطلبانه یکی از وظایف اساسی حزب کمونیست بوده که جانبدارانه و صمیمانه انجام داده و در این راستا سهم ارزنده ای در پرورش نسلی از کمونیست های متعهد در بین فعالین کارگری، مخصوصاً در کردستان بعهدہ داشته است.

حزب کمونیست ایران نقش ارزنده ای در زمینه افشای تام و تمام جمهوری اسلامی و ارکان و بنیادهای سیاسی، اجتماعی و فکری آن، دفاع از سرنگونی این رژیم توسط انقلاب توده ای، افشای اپوزیسیونهای بورژوائی رژیم و نشان دادن ماهیت ضدکارگری آنها داشته است.

۵) کومه له ، یا حزب کمونیست ایران !؟

متد ارزیابی عبدالله مهتدی از تجربه حزب کمونیست ایران و استنتاج وی از این ارزیابی که عملاً به معنی بی مسمی بودن و بی فایده بودن حزب کمونیست ایران است، نمیتواند دارای اعتبار مارکسیستی باشد. زیرا:

اولاً - مجموعه عواملی که عبدالله مهتدی بعنوان عوامل بازدارنده، در شکوفائی و توفیق حزب کمونیست ایران، به مصداق حزب طبقه کارگر برمیشمارد، عموماً عوامل ثانویه است و اساساً ایشان خیلی کم و فقط در حاشیه به عوامل اولیه که همانا عوامل سیاسی و اجتماعی و پایه ای، برای توفیق و یا شکست یک حزب سیاسی هستند، قلم فرسائی کرده است.

بعنوان مثال، بند بند ارزیابی عبدالله مهتدی از تجربه «ناموفق» حزب کمونیست ایران حاکی از گزاره گوئی، عدم صداقت، تئوری بافی، فرصت طلبی و تلویحا دروغپردازی رهبران «اتحاد مبارزان کمونیست» است، که در تشکیل حزب کمونیست ایران با کومه له سهیم بودند. و فقط در یک پاراگراف، آنهم نه بعنوان عوامل پایه ای و موثر در ناکامی کمونیست های ایران، بلکه بعنوان عواملی که «بر بستر آن جریان حزب کمونیست ایران از اصلاح و بهبود کار خود

عاجز ماند» اشاره میکند.

من برای یادآوری بیشتر این موضوع متن پاراگراف عبدالله مهتدی را عینا نقل می‌کنم: «به علاوه، شکست انقلاب ایران، تشدید و تثبیت خفقان و استبداد خونین جمهوری اسلامی، کشتار وسیع کمونیست‌ها، کارگران و انقلابیون و متلاشی شدن سازمان‌های کارگری و چپ، افول جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی، عقب نشینی جنبش انقلابی کردستان، محدود شدن کومه‌له به اردوگاه‌ها و ضرباتی که متعاقبا خوردیم، همگی زمینه اجتماعی و سیاسی ای بود که بر بستر آن جریان حزب کمونیست ایران از اصلاح و بهبود کار خود عاجز ماند و برعکس بر دامنه و عمق مشکلش افزوده شد.»

ملاحظه میکنید، عبدالله مهتدی مهمترین زمینه‌های سیاسی و اجتماعی را که میتواند نه تنها حزب تازه تاسیس شده کمونیست ایران، بلکه خود طبقه کارگر ایران و حتی خود توده مردمی را که قیام کرده بودند، مجبور به عقب‌نشینی کند، بعنوان عوامل ثانویه برمیشمارد و در عوض فلان تئوری منصور حکمت یا بهمان برخورد تشکیلاتی اتحاد مبارزان کمونیست را بعنوان عوامل پایه ای در عدم موفقیت حزب کمونیست ارزیابی میکند. البته نباید فراموش کرد که ایشان از لحاظ توان سیاسی و شناخت پدیده‌های اجتماعی نه ساده اندیش است و نه کم ذکاوت. واقعیت این است که عبدالله مهتدی این متد را صرفا برای استنتاجی که از آن برمیکشند، انتخاب کرده است.

او منصور حکمت و گرایش «کمونیسم کارگری» را مسبب اصلی شکست حزب کمونیست ایران میدانند و عملا با این نگرش قصد دارد از جهتی، گریبان خود را از تمام نابسامانی‌هایی که منتج از سیاستهای منصور حکمت و طیف موسوم به کمونیسم کارگری است، رها کند. و از سوی دیگر، با نادیده گرفتن عوامل سیاسی و اجتماعی و پایه‌ای قصد دارد محدود کردن خود را از فعالیت سراسری به فعالیت محلی توجیه کند. یا بعبارت ساده‌تر، لطف و عنایت افراد و جریان‌هایی را که، اصولا منصور حکمت و سیاست‌های او را بانی جدا شدن کومه‌له از مام وطن دانسته و به آغوش کمونیسم پرتاب کرده، بخود و تشکیلات آینده اش جلب نماید.

ثانیا _ عبدالله مهتدی بر این عقیده است که چون حزب کمونیست ایران نتوانسته به حزب طبقه کارگر ایران بدل شود از حیرت انتفاع افتاده و کارائیش را از دست داده بنابراین کومه‌له باید مستقلا و بنام سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له) فعالیت کند.

این نگرش از چندین جهت با ارزش‌هایی که اصولا اعتبار مارکسیستی دارند مغایرت دارد:

* به اهمیت جنبش‌های اجتماعی و نقش این جنبش‌ها در تحولات و ساختار احزاب سیاسی کم اهمیت میدهد و در تاثیر پذیری متقابل جنبش‌های اجتماعی و احزاب سیاسی، اولویت را به احزاب سیاسی میدهد، نه به جنبش‌های اجتماعی.

بعنوان مثال، انقلاب ایران و جنبش انقلابی کردستان، شرایط سیاسی و اجتماعی مناسبی بوجود آورد که بر بستر آن، ابتدا کومه‌له و سپس حزب کمونیست ایران تشکیل شد. تداوم این شرایط مناسب در کردستان به کومه‌له مجال داد تا به یک جریان اجتماعی تبدیل شود، اما عدم تداوم این شرایط مناسب در ایران، شانس اجتماعی شدن حزب کمونیست را موقتا از بین برد. بنابراین عدم موفقیت حزب کمونیست در متشکل کردن طبقه کارگر نه ناشی از پراتیک غیر کارگری حزب بلکه ناشی از شرایط خاص و مجموعه عوامل سیاسی و اجتماعی بود که این امکان را از کمونیست‌ها و از جمله از حزب کمونیست ایران سلب کرد.

امروز، شرایط نه برای کومه‌له و نه برای حزب کمونیست ایران، شرایط قیام و خیزش‌های توده‌ای و کارگری نیست. اما اصولا این نگرش که گویا اگر گریبان خودت را از حزب کمونیست جدا کردی و مستقلا بنام کومه‌له فعالیت کردی، نگو! و نپرس! در اندک زمانی توده‌های مردم به تو ملحق میشوند و تو را هم چون ناجی خود بردوش میگیرند! دقیقا همان نگرشی است که در تاثیر و تقابل جنبش‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی راه درست را انتخاب نمیکند. دست برداشتن از کار کمونیستی سراسری و مشغولیت به کار محلی (با فرض محال اینکه، کار

محلّی، کار خالص کمونیستی باشد) در غیاب یک جنبش اجتماعی فعال نمیتواند کرائی چندانی داشته باشد
ثالثاً - مارکس در فصل دوم مانیفست بعضی از تزه‌های خود را در رابطه با کمونیست‌ها و طبقه کارگر اینطور
بیان میکند: «کمونیست‌ها منافع، جدا از منافع کلیه پرولتاریا ندارند»، «فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب
پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه
پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در
مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش
هستند.»

منافع ما بعنوان کمونیست‌های کرد، کدام منافع است که جدا از منافع کلیه کارگران ایران باشد؟ آیا عقب‌نشینی
به دوران قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران، عملاً گامی است در جهت ارتقای طبقه کارگر ایران در دست‌یابی به
حزب طبقاتی‌اش؟

آیا مصالح همه کارگران ایران این را ایجاب میکند که ما تمام نقطه قوت‌هایمان را نادیده بگیریم و دوباره از اول
شروع کنیم، آنهم نه در شرایط بهتر از آن روز؟
فرمول‌بندی مارکس بیانگر این واقعیت است که تشکیلات کمونیست‌ها اگر چه نزدیکترین تلاش متشکل کردن
طبقه کارگر برای انقلاب اجتماعی است، اما دست نیافتن به این تلاش نافی موجودیت آنان نمیشود.

نتیجه:

به عقیده من کمونیست‌هایی که در حال حاضر در حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب (کومه‌له)
متشکل شده‌اند، حول دو محور اساسی از قبل به توافق رسیده‌اند:
۱) عبارت کمونیست که نشان‌دهنده هویت طبقاتی آنان است.
۲) عقیده به کار و فعالیت سرتاسری و هم‌سرنوشتی با طبقه کارگر ایران.
مهم این نیست که ظرف تشکیلاتی آنان کومه‌له نام دارد یا حزب کمونیست. مهم این است که این ظرف
دربگیرنده این دو خصوصیت یا ویژگی باشد.
مهم این است که مصالح مشترک طبقه کارگر ایران را صرف نظر از منافع ملی در نظر بگیریم.
قدر مسلم این است که اگر ما از کار سراسری صرف نظر کنیم، عملاً اهمیت دادن به کار کمونیستی را تقلیل
میدهیم.

ما نباید مصالح جنبش کمونیستی ایران را قربانی مصالح ملی کنیم. نباید مصالح کارگران کردستان را فدای
مطالباتی کنیم که با رنج و مشقت آنان در تضاد و بیگانگی است.
معادلات بین‌المللی و معاملات قدرتهای جهانی در منطقه، نباید قابل اعتماد کمونیست‌ها و کارگران در هیچ
یک از چهار پارچه کردستان باشد.

سرنوشت کارگر کردستان ایران به بقیه کارگران ایران، در عراق به کارگران عراق و در ترکیه و سوریه نیز به کارگران
این کشورها گره خورده است.

پیروزی جنبش انقلابی کردستان در گرو پیروزی توده‌های مردم ایران است. کارگران کرد فقط در اتحاد با کل طبقه
کارگر ایران است که میتوانند از بار گران‌استثمار، بیکاری، فقر و فلاکت و دیکتاتوری بکاهند.
من نظرم را در مورد ضعف‌ها و بحرانهای حزب کمونیست ایران و چگونگی برخورد رهبری حزب به این بحرانه‌ها و
مشکلات و ضعف‌های ناشی از آرایش تشکیلاتی و پیشنهاد را برای اصلاح ساختار حزب کمونیست ایران در بخش
دیگر باستحضار میرسانم.

زنده باد کمونیزم

محمد نبوی - ۱۵ نوامبر ۲۰۰۰

